

جایگاه مذهب در مناقشه خوارزمشاهیان و خلفای عباسی (از آغاز تا دوره سلطان محمد)*

سیاوش یاری^۱

چکیده

با تشکیل نهاد خلافت به خصوص در دوره عباسی، ایرانیان نیز با هدف بازبایی قدرت و هویت سیاسی خویش، نهاد سلطنت را تاسیس و با خلفای عباسی به رقابت و گاه دشمنی پرداختند. در دوره خوارزمشاهیان، خلفا و سلاطین با بهره گیری از عوامل مختلف از جمله سیاست‌های مذهبی، در پی بسط و توسعه قدرت و قلمرو خود بودند. عراق عجم مهمترین منطقه محل نزاع این دو نهاد در این دوره، به آوردگاه خلفای عباسی و خوارزمشاهیان و متحدان سیاسی آنان تبدیل شده بود. خلاء قدرت ناشی از اضمحلال سلاجقه بزرگ، طمع این دو قدرت را برای تصاحب میراث سلاجقه دو چندان ساخته بود. عباسیان در پی بازبایی قدرت سیاسی و خوارزمشاهیان به فکر تسلط بر بغداد و وادار نمودن خلفای عباسی به پذیرش سیطره سیاسی-نظامی سلاطین بودند که نتیجه این امر تلاش دو قدرت برای یارگیری در میان حکومت‌های محلی در ایران و درگیری‌های متعدد در عراق عجم و فرجام نهایی آن نیز شکست خوارزمشاهیان بود. مسأله مقاله پیش رو بررسی نقش و جایگاه مذهب در مناسبات و منازعات خلفای عباسی و سلاطین خوارزمشاهی از آغاز تا دوره سلطان محمد است. بر این اساس ابتدا داده‌های تاریخی با بهره‌گیری از منابع معتبر تاریخی جمع‌آوری؛ سپس با استفاده از آخرین یافته‌های پژوهشی، تحلیل و تبیین گردیده است. واژگان کلیدی: عباسیان، خوارزمشاهیان، سیاست‌های مذهبی، عراق عجم.

The Role of Religion in the Conflict between Khwarazmshahid and Abbasid (From the Beginning up to Sultan Mohammad)

Siavash Yari²

Abstract

By the foundation of the Caliphate institution particularly in the Abbasid period, Iranians, in order to restore their political power and identity, founded the monarchy institution. They also started competing and even enmity towards the Abbasid. In the Khwarazmshahid period the caliphs and sultans were both seeking to expand their power and territory using different methods among which religious policies were of importance. The Persian Iraq, the most important site of dispute for both institutions, was, thus, turned into the battlefield for both the Abbasid and the Khwarazmshahid and their political allies. It was perhaps the absence of a ubiquitous central power, itself the direct result of the decay of the Seljuk Empire, that had doubled the greed of both institutions for the inheritance of power. While the Abbasid were seeking to restore their political power, the Khwarazmshahid were trying to dominate Baghdad and to get the Abbasid to acknowledge the political and martial dominance of the Sultans all of which led to the competition between these two powers to attract allies among local governments of Iran, aroused several conflicts in Persian Iraq, and at last ended in the defeat of the Khwarazmshahid. The present article aims at evaluating the role of religion in the relations and conflicts between the Abbasid and Khwarazmshahid from the beginning up to the reign of Sultan Mohammad. In order for this to happen valid historical resources and research findings are exploited and a descriptive-analytic method is applied.

Keywords: Abbasid, Khwarazmshahid, Religious Policies, Persian Iraq.

۱. استادیار دانشگاه ایلام* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۰

2. Assistant Professor, Ilam University; E-mail: cia839@yahoo.com

مقدمه

مذهب یکی از عناصر اساسی و بنیادین در سیاست‌های داخلی و خارجی ایران در دوره قبل و بعد از اسلام بوده است. در ایران دوره اسلامی با وجود سیطرهٔ خلفا اعم از اموی و عباسی بر مقدرات مسلمانان، سیاست‌های مذهبی به خصوص نمود و تظاهرات مذهبی آن از اهمیت به سزایی برخوردار بوده است. بسیاری از نهضت‌های ایرانی به بهانهٔ ضدیت با مذهب رسمی سرکوب و بسیاری از مخالفان خلفا به نام قرمطی، رافضی، زندیق و کافر کشته شدند.

در چنین اوضاع و احوالی هر گونه بی‌تدبیری در سیاست‌های مذهبی نتایج و پیامدهای ناگواری به دنبال داشت که تقریباً در تمامی مواقع به شکست قیام‌ها منجر گردیده است. در این مورد از جمله می‌توان به قیام المقنع، نهضت خرمینان، یعقوب لیث صفار، تلاش سلجوقیان برای سلطه نظامی بر دستگاه خلافت و محدود کردن قدرت و نفوذ خلفا به امور دینی و سرانجام تلاش خوارزمشاهیان برای کسب امتیازات از خلفای عباسی و تسلط بر دستگاه خلافت اشاره کرد. این گونه مسائل امکانات و سرمایه‌های مادی و معنوی دنیای اسلام را صرف جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی و در نهایت تضعیف دنیای اسلام در برابر صلیبیان و مغولان کرد. اما مسئله پژوهش حاضر این است که زمینه‌ها، علل و عوامل اتخاذ سیاست تقابل خوارزمشاهیان و عباسیان چه بود و چرا خوارزمشاهیان نتوانستند همچون غزنویان و سلجوقیان از جایگاه خلفا برای پیشبرد اهداف نظامی و سیاسی خود بهره ببرند؟ سهم سلاطین خوارزمشاهی و خلفای عباسی در تخریب بنای تعامل مذهبی و سیاسی و اتخاذ سیاست‌های مذهبی جدید چه بود و سرانجام، سیاست درگیری و تقابل سلاطین و خلفا به جای تعامل و همکاری چه پیامدهایی داشت؟

پژوهش‌هایی که دورهٔ خوارزمشاهیان را مورد توجه قرار داده‌اند، اگرچه به رابطهٔ آنها با خلفای عباسی پرداخته‌اند اما ضمن توجه به آشفتگی در این روابط، تقابل خوارزمشاهیان با خلفای عباسی پیش از دورهٔ سلطان محمد را مورد تأکید قرار نداده‌اند و در واقع تقابل خوارزمشاهیان با سلاجقه بیشتر مورد توجه بوده است.^۳ این مقاله بر آن است تا پرسش‌های فوق را پاسخ گوید و نقش تعامل یا تقابل مذهبی را در تحولات آن عصر تا پیش از دورهٔ سلطان محمد خوارزمشاه بیان کند.

نقش خوارزم در ثغور اسلامی

خوارزم در طول تاریخ نقش مهمی در مسائل سیاسی ایران و آسیای مرکزی داشته و از نظر اقتصادی و نظامی نیز حائز اهمیت فراوان بوده است. حاصلخیزی این منطقه به سبب همجواری با رود جیحون، و

۳. برای نمونه، نک: اللهیار خلعتبری و محبوبه شرفی، تاریخ خوارزمشاهیان (تهران: سمت: ۱۳۸۰)، ص ۴۷ - ۶۲.

موقعیت تجاری و بازرگانی آن که بر سر راه کاروان‌ها قرار داشته، اقوام مختلف را به سوی خود کشانده است. چون خوارزم از نظر جغرافیایی منطقه‌ای جدا از سرزمین‌های اطراف بود، بنابراین مدت‌های مدیدی استقلال سیاسی و فرهنگ خاص خود را حفظ نموده است. منابع از شهرها، شهرک‌ها و دهات زیادی به عنوان توابع خوارزم یاد کرده‌اند که تعداد آنها از هشتاد و سه شهر و روستا تجاوز می‌کند.^۴ ساکنان این شهرها عموماً مذهب حنفی داشته و از فقه معتزلی پیروی می‌کرده‌اند.^۵

خوارزم با داشتن راه‌های آبی و موقعیت تجاری از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. این خطه در نقطه تلافی راه‌های ارتباطی چین، ایران، هندوستان و دشت سیبری و جنوب روسیه قرار داشت. کاروان‌های بزرگ تجاری از ممالک یاد شده در این ناحیه با یکدیگر ملاقات کرده، امتعه خود را که مرکب از کالاهای مختلف بود، به بازارهای فعال و مراکز تجاری آنجا سرازیر می‌کردند.^۶ به گفته مولف حدودالعالم، خوارزم جایگاه بازرگانان، بارگاه ترکان و تجار ترکستان، ماوراءالنهر و خزران بوده که از نواحی اطراف به آنجا می‌آمدند.^۷

بازرگانان خوارزمی بر جنوب روسیه تأثیر به‌سزایی داشتند و حتی اصطلاح «مسلمان» را به زبان آنها بکار می‌بردند.^۸ رونق اقتصادی خوارزم در دوره اسلامی چنان بود که میزان خراج آن در سال ۲۲۱ قمری بالغ بر سی و هشت ملیون درهم بوده است.^۹ البته این میزان در منابع مختلف متفاوت ذکر شده است. از نقطه نظر نظامی و سوق الجیشی نیز خوارزم از اهمیت و موقعیت خاصی برخوردار بود. بیابان‌های اطراف خوارزم و رود جیحون به این منطقه ویژگی خاصی داده بود؛ به گونه‌ای که دفاع از آن در مقابل دشمنان خارجی بسیار آسان می‌ساخت؛ زیرا که رودخانه جیحون مانع بزرگی برای عبور به داخل

۴. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱)، ج ۱، ص ۷۱ - ۷۰؛ ابراهیم بن محمد اصطخری، *مسالك وممالك*، به اهتمام ایرج افشار (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۲۳۶ - ۲۳۵؛ محمد ابن حوقل، *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ص ۲۰۷ - ۲۰۶؛ شمس‌الدین محمد بن ابی طالب، *انصاری دمشقی*، *نخبه الدهر فی عجاب البر والبحر*، ترجمه سید حبیب طیبیان (تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، بنیاد فرهنگستان‌های ایران، ۱۳۵۷)، ص ۳۷۸. شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله و یاقوت حموی، *برگزیده مشترک*، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۳۳.

۵. سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، *تبصرة العوام فی معرفه مقالات الانام*، تصحیح عباس اقبال (تهران: اساطیر، ۱۳۶۴)، ص ۹۱؛ محمد بن زکریا قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد بن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهرمدی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳)، ص ۳۴۴.

۶. ابراهیم قفس اوغلی، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داوود اصفهانیان (تهران: گسترده، ۱۳۶۷)، ص ۳۸ - ۳۷.

۷. *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، ص ۱۲۲.

۸. نادر بیات، *مهاجران توران زمین [شناخت اقوام صحراگرد آسیای میانه و سرانجام آنها]* (تهران: ایران‌شهر، ۱۳۷۰)، ص ۲۹۳.

۹. قدامه ابن جعفر، *کتاب الخراج*، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو (تهران: البرز، ۱۳۷۰)، ص ۱۴۰ - ۱۳۹.

خوارزم محسوب می‌شد، و در عین حال راه‌های آبی و آبروها (کانال‌ها) به صورت سنگرهای طبیعی دفاعی، مانع از تسلط دشمن بر صدها قصبه بزرگ و کوچک بودند. این امر به استقلال خوارزم کمک فراوانی نمود.^{۱۰} به گفته اصطخری، ترکستان سخت‌ترین دارالحرب مسلمانان بوده است.^{۱۱} محدوده شمالی و شرقی خوارزم در قرون نخستین اسلامی دارالحرب مسلمانان با کفار بود. ثغور (مرزها) همواره مورد توجه امیران اسلامی و غازیان داوطلب بود. این موقعیت به‌رغم ایجاد مشکلات از ناحیه کفار برای خوارزمشاهیان، این فرصت را در اختیار آنان قرار می‌داد که با حمله به این مناطق (دارالکفر) ضمن کسب غنائم و گسترش متصرفات، اعتبار و شهرت مذهبی در دنیای اسلام بیابند. خوارزم در دوره سلجوقیان توسط شخصی که لقب خوارزمشاه داشت و از طرف سلجوقیان منصوب می‌گردید، اداره می‌شد. بنابراین در مناسبات سیاسی و مذهبی دنیای اسلام به صورت مستقل اهمیت زیادی نداشت، تا اینکه اتسز به عنوان خوارزمشاه قدرت را در دست گرفت.

اتسز و سیاست‌های مذهبی وی

هنگامی که خوارزمشاه اتسز در سال ۵۲۱ هجری قمری به جانشینی پدر رسید، جهان اسلام در شرق، اگرچه سلطان مقتدری همچون سنجر را داشت، ولی اوضاع چندان هم به سامان نبود. حوادث آینده نشان داد که پادشاهی سنجر، آخرین دوره حکومت پراقتدار و شکوه سلجوقیان بوده است. از یک طرف خلافت عباسی در این سال‌ها به فکر بازیابی قدرت سیاسی خود افتاده بود، و از طرف دیگر حکومت‌های دیگر همچون غوریان و قراختاییان سر بر آوردند، که این دگرگونی‌های سیاسی به اتسز کمک فراوان کرد. از همه مهم‌تر تاخت و تازهای غزها که از سال‌ها پیش باعث آزار و اذیت مردم خراسان و نواحی اطراف آن شده بودند، گسترش پیدا کرده بود. در این هنگام در نواحی غور و بامیان، دولت غوریان به تدریج خود را به عنوان رقیبی هر چند کم قدرت نشان می‌داد، ولی تلاش اصلی این حکومت در درجه اول صرف امور شرق آن قلمرو و مبارزه با غیرمسلمانان مانند بودائیان بود.

اتسز گرچه تا پایان عمر کم و بیش تابع سلطان سنجر بود، ولی می‌توان مناسبات وی با سلطان سنجر را به دو دوره تقسیم کرد که در دوره اول که تا سال ۵۲۹ قمری ادامه یافت تابع سنجر بود و در جنگ‌ها به وی خدمات فراوانی انجام داد. دوره دوم که بقیه حیات سیاسی اتسز را در بر

۱۰. قفس اوغلی، ص ۴۰؛ بارتولد، و.و، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ج ۲، ص ۳۴۸.

۱۱. اصطخری، ص ۲۲۹.

می‌گیرد به سوء ظن، عداوت و دشمنی بین این دو سپری شد.^{۱۲} همانطور که گفته شد خلفای عباسی در این سال‌ها به فکر بازیابی قدرت سیاسی خلافت افتاده بودند. مطابق گزارش‌های برخی منابع، عباسیان چون از قدرت رو به تزاید سلاجقه هراس داشتند، «نامه‌ها نوشتند به اتسز به اغوا و تحریض طلب ملک.»^{۱۳} با توجه به اینکه سیاست اصلی خلفای عباسی تحریک امرا علیه یکدیگر و اختلاف‌اندازی بین حکومت‌های همجوار برای حفظ قدرت سیاسی و منافع اقتصادی‌شان بود، و از طرف دیگر با توجه به نارضایتی خلفای عباسی از تسلط سلاجقه و ضعف سیاسی خلافت و خواندن خطبه در بغداد به نام سلاطین سلجوقی، احتمال قوی می‌رود که خلفای بنی‌عباس در اختلاف بین اتسز و سنجر دست داشته باشند.

واقعیت این است که در دوره سلجوقی، دو نهاد خلافت و سلطنت (دیانت و سیاست) از یکدیگر جدا بودند؛ ولی در اواخر عهد سلجوقی خلفا بر آن شدند که با دخالت در امور سیاسی، اوضاع را برهم زده، در این میان به نفع خود بهره‌برداری کنند، که این امر باعث جنگ‌های متعدد بین خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی در اواخر عهد سلجوقی شد.^{۱۴} در جنگ بین الراشد بالله (۵۳۱ - ۵۳۰ق) با مسعود سلجوقی که حاکمان شام، آذربایجان و فارس نیز خلیفه را همراهی می‌کردند، اتسز خوارزمشاه در همدان به کمک خلیفه شتافت.^{۱۵} گرچه چنین امری بعید به نظر می‌رسد، ولی به هر حال تلاش عباسیان برای بازیابی قدرت سیاسی در نهایت باعث اختلاف شدید آنان با خوارزمشاهیان گردید. در این ایام، هدف اتسز، تحکیم سلطه خود بر خوارزم و سرکوب اقوام کوچ‌نشین و یا جذب آنان بود. یکی از وظایف حاکمان خوارزم این بود که مرزهای دراز و بی حفاظ آن ولایت در برابر فشار چادر نشینان جلگه‌های اطراف را حفظ کنند و در زمان اتسز این اقوام، اغلب عزها و قبقاق‌ها بودند که هنوز عده زیادی از آنان کافر بودند.^{۱۶} بایستی دوراندیشی اتسز در برنامه ریزی برای سرکوب این قبایل را تحسین کرد. او با این اقدام، در دنیای اسلام وجهه مذهبی کسب کرد، پایه‌های حکومت خود را تحکیم نمود، مردم را به سوی خود جلب کرده و در میان آنان محبوبیت فراوان یافت.

۱۲. عطا ملک بن بهاء‌الدین جوینی، تاریخ جهانگشای (لیدن: بریل، ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶م)، ص ۵ - ۴؛ غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افرود بشر (تهران: خیام، ۱۳۳۳)، ص ۶۳۰.

۱۳. محمد بن علی شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۵.

۱۴. کارلا کلوزنر، دیوانسالاری در عهد سلجوقی. ترجمه یعقوب آژند (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۴۳.

۱۵. محمد بن علی بن محمد ابن عمرانی، الانباء فی تاریخ الخلفاء، به اهتمام تقی بینش (مشهد: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۱۸۸ - ۱۸۶.

۱۶. کلیفورد ادموند باسورث، «اتسز»، دانشنامه ایران و اسلام (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷)، ص ۱۱۶۸؛ بارتولد، ج ۲، ص ۶۸۳.

با این حال جنگ‌های مکرر اتسز و سنجر موقعیت سلجوقیان و خوارزمشاهیان را در برابر صحرائشینان تضعیف کرد و در نهایت به شکست آن دو در برابر قراختاییان گردید.^{۱۷} پس از این نیز، سالیان متمادی روابط آتسز و سنجر به جنگ و صلح سپری شد و اتسز پس از هر شکست، ضمن قبول پذیرش اطاعت از سلطان سنجر سلجوقی حکومت خود را حفظ می‌نمود. سیاست مذهبی وی در این دوره تلاش برای حفظ مناسبات دوستانه با سلجوقیان، علی‌رغم کینه شخصی از سنجر، و غزا و جهاد با کفار سرزمین‌های اطراف خوارزم بود. ولی شکست از قراختاییان و تقبل پرداخت خراج سالیانه به این قوم کافر بر اعتبار خوارزمشاهیان لطمه زیادی وارد ساخت.^{۱۸}

ایل ارسلان

پس از فوت اتسز که باید وی را بنیانگذار واقعی خوارزمشاهیان دانست، پسرش ایل ارسلان به جای وی به خوارزمشاهی رسید. حکمرانی ایل ارسلان با درگذشت سلطان سنجر که آخرین سلطان قدرتمند سلاجقه بزرگ بود، مصادف شد، و بدین ترتیب با خلاء قدرت ناشی از فوت سنجر زمینه برای مداخلات خوارزمشاه جدید فراهم شد. با این حال هنوز غزان می‌توانستند در دسرهای فراوانی برای شهرهای شرق ایران فراهم کنند، و قراختاییان نیز همچنان قدرتمند بوده، از خوارزمشاهیان باج می‌گرفتند. از طرف دیگر، خلفای عباسی با شور و شوق تمام تلاش می‌کردند از بقایای امپراتوری سلجوقی که در واقع با مرگ سنجر آخرین نفس‌های خود را می‌کشید، سهم خویش را تصاحب کنند، و قدرت از دست رفته خلافت را که سلاجقه آن را ابتدا به آنان داده سپس به امور معنوی محدود کرده بودند، باز یابند. اکنون نواحی مرکزی و شرق ایران، آبستن حوادثی بود، خراسان پس از مرگ سنجر بدون صاحب مانده بود، و رؤسای غز در آنجا دستوراتی صادر می‌کردند؛ ولی در عین حال کم و بیش شاهان خوارزم را که اکنون کم‌کم خود را نماینده جهان ترک و مسلمان قلمداد می‌کردند، مراعات می‌نمودند.^{۱۹} ایل ارسلان دستور داد برادر کوچک‌تر خود را که آثار عصیان در وی مشاهده می‌شد، محبوس ساخته و اتابک وی، اغلبک، را نیز به قتل رسانند.^{۲۰}

کفار در این زمان از مرگ اتسز استفاده کرده، وارد جند و منقشلاق شده بودند. بدین جهت ایل ارسلان به

۱۷. احمد بن عمر بن علی النظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی (لیدن: بریل، ۱۳۲۷ق/

۱۹۰۹)، ص ۲۲؛ ساندروز، ج.ج. تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: امیرکبیر، سوم، ۱۳۷۲)، ص ۴۷.

۱۸. قفس اوغلی، ص ۶۷.

۱۹. رنه گروسه، امپراطوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده (تهران: علمی و فرهنگی، سوم، ۱۳۶۳)، ص ۲۷۹.

۲۰. جوبینی، ج ۲، ص ۱۴؛ حمدالله بن ابوبکر مستوفی، تاریخ گزیده (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹)، ص ۴۸۵.

سرعت خود را به خوارزم رساند و در سال ۵۵۱ قمری بر تخت خوارزمشاهی نشست و در آغاز حکمرانی خود با بذل و بخشش به امرا و دیگر لشکریان و اعطای مواجب و اقطاعات، موقعیت خود را تحکیم کرد.^{۲۱} در این زمان غیاث‌الدین محمد حاکم سلاجقه عراق، حکومت سلطان محمود جانشین سنجر را به رسمیت نشناخته خود را سزاوارتر برای این مقام می‌دانست. غیاث‌الدین محمد سفیرانی نزد ایل ارسلان فرستاده، به وی اطلاع داد که قصد دارد به طرف خراسان لشکرکشی کند. از نظر خوارزمشاهیان این موضوع حائز اهمیت فراوان بود؛ چراکه غیاث‌الدین خواستار نظر و عقیده خوارزمشاه در مورد لشکرکشی خود به خراسان بود. گویا ایل ارسلان سعی نموده حمایت ضمنی خلیفه را برای این امر به دست آورد؛ چرا که خلیفه المکتفی در بغداد دستگاه حکومتی دنیوی برقرار کرده و نفوذ خود را بر اتابکان و امرای بزرگ نشان داده بود، و مانع بزرگ غیاث‌الدین خصومت و دشمنی عمیق سلاجقه و خلفای عباسی بود؛ چون خلفا، سلاجقه را یکی از موانع اصلی خود در راه رسیدن به قدرت سیاسی می‌دانستند؛ به همین جهت ایل ارسلان که نظر غیاث‌الدین را تأیید کرده بود، سعی در اصلاح بین خلیفه و وی را داشت، و در این زمینه به وزیر خلیفه نامه نوشت، و به وی تذکر داد که فقط سلطان محمد می‌تواند خراسان را از دست راهزنان، و ماوراءالنهر را از شر کفار نجات دهد، و اهالی آن حدود با بی‌صبری چشم به راه رود او هستند، و در چنین موقعیتی خلیفه باید دشمنی خود را با سلاجقه عراق فراموش کرده، به وی مساعدت نماید.^{۲۲}

شاید ایل ارسلان بیشتر بدان جهت جانب سلطان سلجوقی را نگاه می‌داشت که قلمرو وی در همسایگی سلاجقه قرار داشت، در حالی که بین او و خلیفه، سلاجقه قرار داشتند. از طرف دیگر بنا به احتمال قوی او به خوبی می‌دانسته است که خلفا تنها با سلاجقه دشمن نیستند، بلکه خصومت آنها بدان سبب است که خواهان حکومت و قدرت دنیوی و سیاسی هستند؛ از این رو، پس از سلاجقه، نوبت به خوارزمشاهیان رسید؛ همان‌گونه که در دوران تکش اختلافات نهاد خلافت و سلطنت، به‌ویژه با روی کار آمدن الناصرالدین‌الله بیشتر شد. چون نیت سلطان ایل ارسلان در اصلاح بین غیاث‌الدین و خلیفه المکتفی عملی نشد، خود که اکنون نیرومندترین حاکم بخش شرقی عالم اسلام محسوب می‌شد، تصمیم گرفت اجرای وظیفه‌ای را که در نامه خویش به وزیر خلیفه اشاره کرده بود، برعهده بگیرد.^{۲۳} جنگ قدرت بین امرای سلجوقی باعث ضعف مفرط آنان گردید و این امر بیش از پیش باعث ورود خلفای عباسی و اتابکان آذربایجان به عنوان متحد آنان به صحنه

۲۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری (کابل: ۱۳۴۲)، ج ۱، ص ۳۰۰؛ جوینی، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۴.

۲۲. بارتولد، ج ۲، ص ۶۹۸ - ۶۹۷؛ قفس اوغلی، ص ۹۷ - ۹۵.

۲۳. بارتولد، ج ۲، ص ۶۹۹.

سیاسی ایران گردید. در این زمان سلاجقه دست نشاندهٔ اتابکان آذربایجان شده بودند و این امر باعث اختلافات جدی بین خوارزمشاهیان و سلاجقه گردید و پس از این سلاجقه به فکر تصاحب سهم خود از امپراتوری سلاجقه افتادند و شاید هم در پی پر کردن جای سلاجقه بودند و حوادث آینده نشان داد که آنان به تدریج برای رسیدن به این هدف تلاش می‌کردند. در این زمان همزمان خوارزمشاهیان درگیر مشکلات مربوط به دولت قراختاییان و اغزاها و دیگر طوایف کافر در شرق قلمرو خود بودند. با توجه به اختلافات بین سلاجقه و خلفای عباسی و عدم اتحاد با خوارزمشاهیان، ایل ارسلان مجبور شد خود به سرکوب این قبایل بپردازد.^{۲۴}

به طور کلی در مدت حدود شانزده سال خوارزمشاهی ایل ارسلان، وی توانست گام‌هایی برای رسیدن به استقلال بردارد. او سعی کرد از اختلافات دنیای اسلام به نفع خوارزمشاهیان بهره‌برداری کند و نسبت به خلفای عباسی جانب احتیاط را نگه داشت. در شرق قلمرو، خوارزمشاهیان در دورهٔ وی کماکان به قراختاییان کافر سالیانه باج می‌پرداختند و تلاش ایل ارسلان برای رهائی از سلطهٔ قراختاییان گرچه پیروزی‌هایی مقطعی نیز نصیب وی نمود، دست آورد مهمی نداشت. هنگامی که ایل ارسلان در ۱۹ رجب ۵۶۷ قمری در گذشت،^{۲۵} هنوز نزاع وی با اتابکان آذربایجان، سلاجقه و خلفای عباسی به نتیجهٔ قطعی نرسیده بود و میراث اختلافات و مشکلات وی در خراسان، ماوراء النهر و ایران مرکزی به جانشین وی تکش رسید. در واقع زمینهٔ اختلاف بین خوارزمشاهیان و خلفای عباسی از این زمان پی‌ریزی شد.

تکش

تکش از همان آغاز حکومت خویش نشان داد که مذهب به خودی خود نمی‌تواند عاملی تعیین کننده در سیاست خارجی وی باشد و آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، مناسبات، مطامع و منافع سیاسی است. او هنگام مرگ ایل ارسلان حاکم جند بود و خبر به تخت نشستن برادر کوچکترش، وی را به شدت ناراحت و خشمگین کرد. بنابراین از شهر جند نزد حاکم قراختاییان گریخت و آنها را برای به دست آوردن اموال و ذخائر خوارزم به طمع انداخت.^{۲۶} اینکه تکش چگونه از یک قوم کافر تقاضای کمک کرده به خوبی گویای سیاست‌های مذهبی وی است. اما قراختاییان که مشتاق بودند در فرصت مناسب در امور خوارزم دخالت و به نفع خود بهره‌برداری کنند، این درخواست را پذیرفتند و ملکه حاکم قراختایی، شوهر خویش، فوما را در

۲۴. بارتولد، همانجا.

۲۵. عزالدین علی بن محمد ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت (تهران: مؤسسه مطبوعاتی عالی علمی، بی‌تا)، ج ۲۲،

ص ۱۶ - ۱۵.

۲۶. جوینی، ج ۲، ص ۱۸ - ۱۷.

راس لشکریانی به همراه تکش و برای کمک به وی برای رسیدن به تاج و تخت اعزام کرد. تکش در ضمن وعده داده بود هر ساله مالی مشخص برای قراختاییان ارسال کند. این اخبار سلطان شاه و طرفدارانش را به وحشت انداخت. آنان قبل از وقوع هرگونه درگیری فرار کردند. بدین ترتیب در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الآخر ۵۶۸ قمری تکش به خوارزم رسیده بر تخت خوارزمشاهی جلوس کرد.^{۲۷}

گرچه مطابق روایت ابن اسفندیار، اسپهبد علاءالدوله حسن بن رستم بن علی به سلطان شاه و مادرش به خاطر دوستی با پدرش، برای مدتی پناه داده و از ایشان پذیرائی خوبی به عمل آورد،^{۲۸} ولی از دادن هرگونه کمک به وی برای به دست گرفتن قدرت خوداری کرد. باید گفت که اسپهبد مازندران در مناسبات سیاسی این عهد نقش چندانی نداشته، معمولاً سعی در همراهی و همکاری با حاکمان وقت خوارزمشاهی داشت. بعدها نیز بین او و تکش روابط صمیمانه‌ای برقرار شد و تکش دختر خود را به عقد وی درآورد و از آن پس تکش نیز اسپهبد را علیه دشمنانش یاری می‌داد.^{۲۹}

سلطان شاه و مادرش نزد موید آی‌ایه گریخته و با کمک وی به خوارزم حمله کردند که شکست خورده و از این حمله طرفی نبستند. امیر موید و مادر سلطان شاه به قتل رسیده و خود وی نیز نزد غیاث‌الدین فرمانروای غوریان رفت که به خوبی از وی پذیرائی گردید.^{۳۰} گرچه این پناهندگی بعدها برای تکش در دسرهایی ایجاد کرد، ولی مسائل مربوط به عراق عجم و ارتباط با خلفای عباسی، از مهمترین دغدغه‌ها و مشکلات تکش و جانشینان وی بود. البته تکش با قراختاییان، غوریان، صحراگردان، اتابکان آذربایجان و امرای سنجر نیز که در شهرهای مختلف قدرتی به هم زده، کر و فرهایی داشتند، مسائل و مشکلاتی داشت؛ ولی در واقع بیشتر خلیفه عباسی آنان را تحریک کرده، به جنگ با خوارزمشاهیان وا می‌داشت. خلفای عباسی به صحنه‌های سیاسی و حتی نظامی روی آورده، به‌ویژه در دوره خلافت الناصر با تمام قدرت و با استفاده از هر وسیله ممکن، در پی یافتن قدرت سیاسی و بسط قلمرو خویش بودند، و این در حالی بود که سلاطین از مدت‌ها قبل خلفا را به امور معنوی محدود کرده، انتظار داشتند که آنان به امور مربوط به آخرت بپردازند. مشکلات عراق عجم و ایران مرکزی و غربی که در عهد تکش و سلطان محمد به معضل پیچیده‌ای تبدیل شد، و در نهایت جهان اسلام را در ورطه هلاکت

۲۷. جوینی، همانجا؛ ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۱۶ - ۱۵.

۲۸. بهاء‌الدین محمد بن حسن ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال و به اهتمام محمد رضانی (تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۴ و ۱۳۰ - ۱۲۹.

۲۹. همان، ص ۱۳۷ - ۱۳۶.

۳۰. فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ (مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱)، ج ۲، ص

۲۶۰؛ ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۲۱.

انداخت، پس از مرگ جهان پهلوان اتابک آذربایجان آغاز شد.^{۳۱} در این زمان اتابک جهان پهلوان جای خود را به اتابک قزل ارسلان داده و طغرل حاکم سلاجقه عراق بود و این دو با یکدیگر دشمنی داشتند. خلیفه نیز جانب قزل ارسلان را گرفت. خلفای عباسی اکنون دیگر مایل نبودند که به اوامر سلاطین عمل کنند. اما دخالت نظامی خلیفه که با اعزام لشکری در سال ۵۸۴ قمری به عراق عجم عملی گردید، با شکست سپاه وی و اسارت وزیر خلیفه توسط سلطان طغرل به پایان رسید.^{۳۲} نقل قول زیر از راوندی به خوبی گویای دیدگاه سلاطین این عصر در خصوص خلفای عباسی و جایگاه آنان است:

و این جنس که در این حال نواب دارالخلافة پیش گرفته‌اند که امرای اطراف را عشو‌ها می‌دهند و تشویش ممالک می‌جویند تا امن و ولایت ایشان و اظهار حکم بر دیگران باشد در دولت اتابک مسلمشان نمی‌شد و اتابک علی ملاء من الناس می‌گفتی که امام را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی در حمایت آند و بهترین کارها و معظمترین کارهاست مشغول می‌باید بودن و پادشاهی با سلاطین مفوض داشتن و جهانداری بدین سلطان بگذاشتن.^{۳۳}

این گرایش سیاسی - مذهبی طغرل و دیگر سلاطین باعث رنجش آن دسته از علما و روحانیونی که طرفدار خلیفه عباسی بودند، گردید.^{۳۴} با قتل قزل ارسلان، اتابک آذربایجان و احیای مجدد قدرت طغرل سلجوقی، اوضاع عراق عجم و ایران مرکزی بیش از پیش آشفته و پیچیده شد. سلطان تکش خوارزمشاه هم به علت علایق و اهداف سیاسی و هم درخواست نیروهای درگیر وارد این کارزار گردید. فرستاده خلیفه عباسی الناصرالدین الله به خدمت خوارزمشاه رسید و پیام خلیفه را تسلیم وی کرد. خلیفه از دست سلطان طغرل شکایت کرده بود و از خوارزمشاه می‌خواست که به شهرهای وی حمله برده، آنها را تصرف کند. فرستاده خلیفه فرمانی نیز به خوارزمشاه تقدیم کرد که به موجب آن الناصر آن شهرها را در اختیار وی گذاشته بود؛ بنابراین خوارزمشاه تکش پس از رتق و فتق امور داخلی با شتاب به جانب عراق حرکت کرد.^{۳۵}

۳۱. مستوفی، ص ۴۶۶.

۳۲. ابن اثیر، ج ۲۳، ص ۲۰۹ - ۲۰۸.

۳۳. محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی

(تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۳۳۴.

۳۴. بارتولد، ج ۲، ص ۷۲۷.

۳۵. عمادالدین اسماعیل ابن ابی الفداء، المختصر فی اخبارالبشر (قاهره: مطبعه الحسینیه، بی تا)، ص ۸۹؛ حافظ شمس‌الدین ابی

عبدالله، دول الاسلام فی التاریخ (حیدرآباد دکن: دائره‌المعارف النظامیه الکائنه، ۱۳۳۷ق)، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن اثیر، ج ۲۴، ص ۱۱۴ - ۱۱۳.

نبرد سرنوشت‌ساز در ری بین تکش خوارزمشاه و طغرل سلجوقی به سود خوارزمشاهیان و خلیفه عباسی به پایان رسید. تکش سر طغرل را که «با امیرالمومنین الناصر لدین الله سر یکدلی نداشت، به بغداد فرستاد و جثه وی را در بازار ری بردار کردند.»^{۳۶} بدین ترتیب همکاری خلیفه عباسی و تکش خوارزمشاه منجر به اضمحلال قدرت سلاجقه عراق گردید؛ ولی خلیفه توقعات بیشتری داشت. بدین منظور وزیر خود، مویدالدین ابن قصاب را در رأس سپاهی همراه خلعت‌هایی برای تکش به طرف عراق اعزام کرد. هدف او از این کار آن بود که با نشان دادن قدرت و نفوذ خود به سلطان تکش، موفقیت سیاسی برجسته‌ای کسب کرده، عکس‌العمل او را نیز در برابر توسعه‌طلبی‌ها و خواست قدرت سیاسی خویش بیازماید. ولی وی این پیروزی را مدیون سپاهیان خود می‌دانست نه ارسال منشور و نامه از جانب خلیفه و از اینکه وزیر خلیفه سپاهیان زیادی را با خود همراه کرده و خلیفه توقعاتی در مورد عراق دارد ناراحت شد.^{۳۷}

به هر تقدیر خوارزمشاه تسلیم خواسته‌های خلیفه الناصر نگردید و پس از رتق و فتق امور مربوط به عراق عجم و ایران مرکزی به خوارزم بازگشت. بدین ترتیب در تقابل بین نهاد خلافت و سلطنت به ظاهر خوارزمشاه پیروز شد؛ ولی مسئله به همین جا خاتمه نیافت، و این دشمنی و جنگ باعث ریشه‌دار شدن مشکلات و اختلافات این دو نهاد قدیمی شد، و خلیفه به اتکای نیرو و نفوذ معنوی، و خوارزمشاه با قدرت نظامی سعی در پیشبرد اهداف خود داشتند؛ ولی خلیفه الناصر علاوه بر قدرت معنوی از شمشیر سیاسی بالایی نیز برخوردار بود؛ بنابراین خیلی زود در میان حاکمان آن زمان نفوذ پیدا کرده، آنان را با خود متحد ساخت. او در این هنگام به غوریان متوسل شد، و تکش نیز از حکومت قراختائی کمک گرفت.

در غیاب تکش سپاهیان خلیفه خوارزمیان را تارومار ساختند. به این ترتیب عراق نیز همچون خوزستان تحت سیطره مستقیم خلیفه عباسی درآمد. در این گیرودار شدت عمل وزیر و برخوردهای تند وی، باعث وحشت مردم در همدان شد. «اهل عراق از قوانین ظلم که در خوزستان منتشر کرده بود می‌اندیشیدند و دهقانان بر املاک ایمن نبودند که قبال‌ها نمی‌خواست و می‌گفت زمین از آن امیرالمؤمنین است کسی که باشد که ملک دارد.»^{۳۸} این امر باعث بازگشت مجدد تکش به عراق گردید. تکش پس از رسیدن به عراق، از وزیر خلیفه خواست شهرهای اشغالی را تخلیه کند؛ ولی وزیر خلیفه از این امر استنکاف ورزید؛ بنابراین تکش به طرف همدان حرکت کرد و در شعبان ۵۹۲ ه. ق جنگ سختی بین دو طرف در گرفت که تکش پیروز شد، و جسد وزیر خلیفه را که چند روز قبل از جنگ فوت کرده

۳۶. جونبی، ج ۲، ص ۳۲ - ۳۱.

۳۷. همان، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۲: جوزجانی، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳۸. راوندی، ص ۳۸۲ - ۳۸۱.

بود، از قبر در آورده، دستور داد سر وی را از تن جدا کنند؛ ولی سپاهیان خلیفه را مورد عفو و بخشش قرار داده، به بغداد بازگرداند. تکش در همدان امنیت را برقرار ساخت و حتی برخی از کسانی را که به مردم ظلم کرده بودند، در میدان شهر حد زد، و اهالی نیز خوشحال شده، جشن گرفتند.^{۳۹}

به این ترتیب لشکرکشی‌های پیاپی وزیر خلیفه در عراق عجم، یکی پس از دیگری با ناکامی مواجه شد، و خلیفه چاره‌ای جز درگیر ساختن دیگر حکومت‌ها با تکش نداشت. پس از فتح همدان به دست تکش و وقوع حوادث فوق‌الذکر از طرف خلیفه، مجیرالدین ابوالقاسم بغدادی به رسالت نزد تکش فرستاده شد، و او نیز با احترام زیاد از فرستاده خلیفه استقبال کرد و وزیر پای هیأت اعزامی اطلس و دیبا گستراند و طبقی زر بر آنها نثار کرده، پیش پای آنها قیام نمود. تکش سعی می‌کرد، با وجود حوادثی که اتفاق افتاده بود، همچنان روابط دوستانه‌ای با خلیفه داشته باشد؛ چرا که او عراق را می‌خواست، که اکنون در دست وی بود. از آن طرف خلیفه نیز طوری رفتار می‌کرد که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است؛ چون او به خوبی می‌دانست که در مواقع مختلف چگونه رفتار کند، و بی‌تردید پس از این حوادث بود که خلیفه فرستادگانی نزد غوریان اعزام کرده، آنان را علیه خوارزمشاهیان تحریک کرد؛ اما علیرغم این مسئله در ظاهر چنین وانمود می‌کرد که هیچ‌گونه کدورتی از تکش نداشته، بنا دارد با خوارزمشاهیان روابط صمیمانه‌ای داشته باشد. بنا بر احتمال قوی، او با این سیاست‌ها سعی می‌کرد تکش را از حمله به خوزستان و متصرفات دیگر خلیفه باز دارد، که این امر در پیامی که خلیفه برای تکش فرستاد، به خوبی روشن است:

امیرالمؤمنین می‌گوید معیشتی که پدر و جدت از ما داشتند ترا مسلم داشته‌ایم، در سابقه بدان قانع باش و گرد فضول مگرد اگر نه به خروج تو محضر می‌کنم و در بلاد به غزا برخیزند و خونها بریزند. خوارزمشاه جواب داد که حکم امیرالمؤمنین را باشد و من شحنه‌ام از قبل او و دشمن بسیار دارم و از همه بیشم و بی‌لشکری نمی‌توانم بود صدوهفتاد هزار عنان صاحب دیوان عرض در قلم آورده است از حواشی ما این لشکر را بدان نان پاره کار بر نمی‌آید انعام کنند و خوزستان به من ارزانی دارد تا حواشی ما را کفافی تمام بود...^{۴۰}

در واقع گفتگوی آنها آشکارا بحثی بود درباره سرزمین عراق و بعضی ولایات دیگر، از جمله خوزستان، و خلیفه در نظر داشت عراق را از تکش، بازپس گیرد، که تکش نیز با زیرکی پاسخ وی را داد و نه تنها به این امر رضایت نداد، بلکه در مقام شحنه امیرالمؤمنین و برای تأمین سپاه یکصدوهفتاد هزار نفری خود، از خلیفه خواست تا خوزستان را نیز به عنوان اقطاع به وی دهد. تکش با تکیه و

۳۹. ابن اثیر، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ راوندی، ص ۳۸۴ - ۳۸۲.

۴۰. راوندی، ص ۳۸۵.

تأکید بر تعداد سپاهیان خود، خلیفه را از تعداد زیاد سپاهیان خود نیز می‌ترساند، و در این زمان خلیفه مترصد فرصت مناسب برای ضربه زدن به تکش بود. در بعضی منابع آن عصر آمده که تکش علاوه بر خوزستان، خواستار احیای دارالسلطنه بغداد برای خود نیز شد؛ ولی خلیفه آن را رد کرد، که این امر باعث عمیق‌تر شدن اختلافات آن دو گردید.^{۴۱} در سال ۵۹۵ قمری تکش برای سومین بار به عراق لشکرکشی کرد و متحدان خلیفه را در هم شکست. خلیفه خلعت‌هایی برای او و پسرش - قطب‌الدین - همراه با فرمان حکومت شهرهائی که خوارزمشاه در دست داشت، یعنی خراسان، ترکستان، خوارزم و عراق فرستاد، و خوارزمشاه نیز با دریافت خلعت‌ها و هدایا، به جنگ با اسماعیلیان پرداخت، و قلعه ارسلان‌گشا را تصرف نمود. وزیر تکش به وسیله اسماعیلیان به قتل رسید، و پس از آن قطب‌الدین محمد - پسر تکش - مأمور مبارزه با اسماعیلیان شد.^{۴۲} به این ترتیب تکش سرانجام به اهداف خود در عراق دست یافت و توانست این منطقه را تصرف کند. خلیفه نیز که بسیار زیرک بود و معقولانه عمل می‌کرد، منشور حرکت آن ولایت را برای او ارسال کرده، حاکمیت او را بر این مناطق به رسمیت شناخت؛ ولی در واقع حوادث عراق همچون آتشی در زیر خاکستر بود که به موقع خود ظاهر شد. خلیفه در باطن کینه خوارزمشاهیان را به دل داشت، و تکش را یاغی و سرکش می‌دانست که به وزیر خلیفه بی‌حرمتی کرده و مهم‌تر از آن، مناطقی را که باید از آن امیرالمؤمنین باشد، تصرف نموده و در واقع به مرزهای خلافت تجاوز کرده و حرمت آن را نگه نداشته است. در چنین وضعیتی ایران مرکزی و غربی، جولانگاه سلاطین و خلفا شده بود، تا اینکه سرانجام سرنوشت شومی را برای جهان اسلام رقم زد. ناگفته پیداست که پیامدهای اختلافات در این منطقه بسیار خطرناک بود؛ چرا که نهاد خلافت و سلطنت از این زمان به بعد، همچون دو رقیب خطرناک، علیه یکدیگر عمل می‌کردند.

خلیفه عباسی پس از براندازی سلاجقه به دست تکش و عدم دسترسی به اهداف خویش از طریق درگیر نمودن امرای قدرتمند ایران غربی و مرکزی، به امرای غور روی آورد و بار دیگر سلاطین مسلمان را وادار به جنگ با یکدیگر کرد که در نهایت منجر به برانداختن دودمان غوری شد. سلطان غیاث‌الدین درخواست خلیفه برای مقابله با تکش را پذیرفته و پیروی از خلیفه را وظیفه شرعی خود می‌دانست؛ بدین جهت تکش را مورد سرزنش قرار داده، تهدید کرد که ممالک وی را اشغال خواهد کرد. گرچه بنا به نوشته جوزجانی بین سلطان تکش و سلطان غیاث‌الدین عهد و پیمان بود، ولی به علت درخواست کمک خلیفه از سلطان غور، وی این عهد و پیمان را نقض کرد.^{۴۳} در چنین اوضاع و

۴۱. ابی عبدالله، ص ۷۶؛ ابن اثیر، ج ۲۴، ص ۱۷۹.

۴۲. ابن اثیر، ج ۲۴، ۱۵۷ - ۱۵۵؛ راوندی، ص ۳۸۸.

۴۳. جوزجانی، ج ۱، ص ۳۰۲ - ۳۰۱؛ ابن اثیر، ج ۲۴، ص ۱۸۰.

احوالی خوارزمشاه تکش از قراختائیان درخواست کمک کرد و به حاکم قراختائی پیام فرستاد که: «اگر با فرستادن لشکر، خوارزمشاه را یاری نکنند، غیاث‌الدین شهرهای او را خواهد گرفت.»^{۴۴}

اقدام قراختائیان در حمله به متصرفات غوریان منجر به شکست سپاه آنان گردید که این امر مناسبات قراختائیان و تکش را نیز تیره کرد. قراختائیان از تکش که بنا به درخواست او وارد درگیری با غوریان شده بودند، غرامت خواستند؛ ولی تکش این درخواست را رد کرد که این امر منجر به درگیری و نبرد بین قراختائیان و خوارزمشاهیان گردید.^{۴۵} گرچه تکش در این نبرد پیروز شد، ولی به طور کلی وی در مناسبات غوریان و قراختائیان از سیاست ثابت و پایداری پیروی نمی‌کرد. او سعی می‌کرد با لطایف الحیل به اهداف کوتاه مدت خود در تصرف یک منطقه یا شکست امیری دست یابد که بعدها این امر نتایج ناگوار و خطرناکی برای امپراتوری خوارزمشاهیان به بار آورد و میراث عظیمی از مشکلات و ناپایداری در روابط خارجی برای سلطان محمد به ویژه در ارتباط با خلفای عباسی باقی گذاشت.

نتیجه‌گیری

سیاست و مناسبات خارجی یکی از عوامل اصلی بقای حکومت‌ها یا تضعیف و انقراض آنهاست. این امر چه در دنیای امروز و چه در صحنه سیاست گذشته جهان، مسئله‌ای مهم و اساسی بوده است. در ایران که موقعیت جغرافیایی، آن را به شاهراه فرهنگ و تمدن جهان تبدیل کرده بود، ضرورت و اهمیت سیاست خارجی دو چندان بوده است. در دوره آخر حکومت عباسیان و در آستانه یورش مغولان، در صحنه سیاست‌ها و قلمرو جغرافیایی جهان اسلام، بی‌ثباتی‌ها و ناهنجاری‌های سیاسی زیادی وجود داشت و تنها حکومت‌هایی می‌توانستند به حیات سیاسی خویش ادامه دهند که بسیار محتاط بوده، از استراتژی و خط مشی سیاسی مشخصی پیروی نموده و از توان نظامی بالایی نیز برخوردار باشند؛ سیاستی که متکی به بخت و اقبال، تقدیر و حتی نیروی نظامی نبوده؛ از شگردهای سیاسی و روانی و عوامل مذهبی بهره فراوان ببرد. تداوم بیش از پنج قرن حکومت و خلافت بنی عباس بهترین مصداق این مدعاست. آنچه آنها را در طول این چند قرن استوار نگهداشت، همانا بهره جویی از فرصت‌ها و استفاده از مذهب و عنوان خلیفگی و اجرای سیاست‌های خاص مذهبی - سیاسی بود. خوارزمشاهیان که بر مذهب تسنن بودند و مشروعیت آنان تابع و پیروی از مشروعیت عباسیان بود، جز به نیروی نظامی به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و جز مواردی اندک، دست به اقدامات سیاسی

۴۴. ابن اثیر، ج ۲۴، ص ۱۸۰.

۴۵. همان، ص ۱۸۴ - ۱۸۲.

نزدند و چون توده مسلمانان از خلفای عباسی پیروی می کردند و به اصطلاح افکار عمومی حامی آنان بود، مشکل خوارزمشاهیان دو چندان شد. آنها در مناسبات خارجی، اغلب در موضع انفعالی قرار داشته، به عهد و پیمان وفا نمی کردند؛ که نمونه مشخص آن برخورد آتسز با سنجر و تکش با غوریان است. رفتار سیاسی آنان حاکی از فقدان ظرفیت روحی و روانی لازم آنان برای اداره یک امپراتوری بزرگ بود. در سیاست خارجی آنان بی ثباتی زیادی دیده می شد و از اصول و قواعد معینی پیروی نمی گردید. این در حالی بود که تلاش عباسیان برای اعاده قدرت و سیطره سیاسی - نظامی در دنیای اسلام و به خصوص در عراق عجم و ایران مرکزی و کوشش سلاطین برای محدود نمودن اختیارات خلفا به امور معنوی و مذهبی به اوج خود رسیده بود و نهاد خلافت و سلطنت اکنون دیگر نه حامی بلکه دشمن یکدیگر بودند. در چنین اوضاع و احوالی خوارزمشاهیان می بایست با بنیان سیاست و مناسبات خارجی بر اساس قواعد و اصول شناخته شده، و بهره گیری از اعتقادات و عواطف مذهبی مردم، دشمنان خود به خصوص خلفای عباسی را خلع سلاح نموده و در تنگنا قرار می دادند. ولی آنان نه تنها از این اهرم بسیار قوی استفاده نکردند، بلکه آن را علیه خود نیز به کار برده، بیش از پیش خود را در ورطه هلاکت انداختند. به این ترتیب به رغم پیروزی های آنان در عراق عجم و در نبرد با غوریان و دیگر حکومت های آن عصر، فرجام آنان چیزی جز شکست، ناکامی و اضمحلال نبود.

کتابنامه

- ابن ابی الفداء، عمادالدین اسماعیل. المختصر فی اخبارالبشر. قاهره: مطبعه الحسينيه، بی تا.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. تاریخ کامل. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عالی علمی، بی تا.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال و به اهتمام محمدمرضانی. تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- ابن جعفر، قدامه، کتاب الخراج، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو. تهران: البرز، ۱۳۷۰.
- ابن حوقل، محمد. صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خردادبه، مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاکرند. تهران: میراث ملل، ۱۳۷۱.
- ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد. الانباء فی تاریخ الخلفا. به اهتمام تقی بینش. مشهد: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳.
- ابی عبدالله، حافظ شمس الدین. دول الاسلام فی التاریخ. حیدرآباد دکن: مطبعه دائرة المعارف النظامیه الکائنه، ۱۳۳۷ق.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد. مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی طالب. نخبه الدهر فی عجاب البرو البحر. ترجمه سید حبیب طبیبان. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، بنیاد فرهنگستان‌های ایران، ۱۳۵۷.
- بارتولد، و. و. ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- باسورث، کلیفورد ادموند. «اتسز». دانشنامه ایران و اسلام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- بیات، نادر. مهاجران توران زمین [شناخت اقوام صحراگرد آسیای میانه و سرانجام آنها]. تهران: ایرانشهر، ۱۳۷۰.
- جوزجانی، منہاج سراج. طبقات ناصری. کابل: ۱۳۴۲.
- جوینی، عطاملک بن بهاء‌الدین. تاریخ جهانگشای. لیدن: بریل، ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶ م.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی. تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر، ۱۳۶۴.
- خلعتبری، اللهیاری و شرفی، محبوبه. تاریخ خوارزمشاهیان. تهران: سمت: ۱۳۸۰.
- خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد. مجمل فصیحی. تصحیح محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی. تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. تهران: خیام، ۱۳۳۳.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. راحه‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ساندرز، ج. ج. تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی. مجمع‌الانساب. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی النظامی. چهارمقاله. به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی. لیدن: بریل، ۱۳۲۷ ق / ۱۹۰۹.
- قزوینی، محمد بن زکریا. آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه محمد بن عبدالرحمان. تصحیح محمد شاهمرادی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- قفس اوغلی، ابراهیم. تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ترجمه داوود اصفهانیان. تهران: گسترده ۱۳۶۷.
- کلوزنر، کارلا. دیوانسالاری در عهد سلجوقی. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- گروسه، رنه. امپراطوری صحرائوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم؛ ۱۳۶۳.
- مستوفی، حمدالله بن ابوبکر. تاریخ گزیده. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله. برگزیده مشترک. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.